

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

صفحه ۱

جلسه: ۶۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین، اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمه یا ارحمن الراحمین.

عرض شد بحثی را که دیگر انشاءالله در خاتمه این بحث است البته خاتمه بنا شد یک بحث اجمال کلی به بحث متن بشود اما آخرین فصل این بحث که حالا دیگر جمعش کنیم انشاءالله این مطالب را بحثی بود راجع به اثبات راههای اثبات متن، یا شواهد اثبات متن یعنی مثل همین بحثی که اخیراً شد که یک متن حدیثی آیا این طور است یا آن طور است؟ این راههایی که وجود دارد حالا چه در فقه اسلامی چه در غیر فقه مثل طب و اینها و چه در خصوص فقه شیعی و روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، چه راههایی را اثبات بکنیم که متنی که فرض کن حریر نوشته یا زراره از امام نقل کرده متن این طور است در متن این بوده، خب این خیلی اثرگذار است همین حدیث اربعه مأه که منسوب است به امیرالمؤمنین البته این اربعه مأه مشهور شد به خاطر این

۱:۱۷

بحث متن چون صدوق دارد علم امیرالمؤمنین اصحابه اربعه مأه مسأله باب من ابواب العلم فی مجلس واحد به نظرم کلمه واحد هم دارد فی مجلس واحد لذا مشهور شد به حدیث اربعه مأه و الا در کتاب تحف العقول هم این حدیث آمده کلمه اربعه مأه ندارد لیکن فعلاً مشهور به اسمی، در کتاب تحف العقول یک اشاره ای دارد و هی من آداب امیرالمؤمنین تعبیرش این است به هر حال اگر این کلمه درست به کار برده باشد که خب چاپ هم کردند دیگر

س: به همین اسم را گویا چاپ کردند

ج: همین اسم آداب امیرالمؤمنین آداب امیرالمؤمنین این را نجاشی به اسم آداب امیرالمؤمنین اسم برده تحف العقول هم تقریباً نمی گوید و هو کتاب می گوید و هی من آداب یا هی آداب یک مضمون این جوری اما در کتاب خصال صدوق در آخر خصال باب چهار صد در آنجا چون دارد اربعه مأه معروف شد به حدیث اربعه مأه و در نسخه دیگری که از این حدیث داریم لفظ اربعه مأه ندارد می خواهید متن عبارت تحف العقول را بیاورید، مشعری به اربعه مأه نیست آداب، کلمه آداب امیرالمؤمنین را بیاورید سلام الله علیه علی ای حال آن وقت من کان من جمله از کلماتی که در آنجا هست، من کان علی یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه فان یقین لایدفع بالشک این در نسخه ای است که مرحوم خصال نقل کرده یقین لایدفع بالشک اما در نسخه مرحوم تحف العقول نقل کرده صاحب تحف العقول فان یقین لاینقض بالشک، تعبیر لاینقض دارد

س:

۳:۳

ج: این باز چون یک بحثی که ما آنجا باز انجام دادیم، که در خلال این بحثها هم گذشت یکی از راههایی که در باب متن خیلی مؤثر بود گاهی می آمدیم می گفتیم یک تعبیری فقط این راوی دارد جای دیگر ندارد، حالا در خلال ابحاث باز مثالهای

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲

جلسه: ۶۸

دیگر بزنم که این تأثیرگذار است یعنی وقت یک راوی تعبیر معین داشت این تأثیر می‌کند این تعبیر را ما فعلاً نقض یقین بالشک، فقط الآن در سه صحیح زراره داریم جای دیگر نداریم از راوی دیگری از امام صادق یا امام باقر نقل نشده،

س: تحف العقول فرمودید

ج: بله، اوائلش کلمات امیرالمؤمنین

س: دارم لاینقض بالشک

۴۳: ۳

ج: بله فان یقین لاینقض بالشک، تحف لاینقض ندارد، آن وقت یکی لایدفع است یکی لاینقض است لاینقض بالشک حالا با قطع نظر از این که حالا معنی چه است که فعلاً نمی‌خواهم وارد بشوم

س: این باب که فرمودید آدابہ علیہ السلام لاصحابہ و ہی اربعہ مأہ باب

ج: اربعہ مأہ دارد،

س: اما این عنوان است اتفاقاً

ج: نه من خیال کردم

س: باب

۱۱: ۴

س: آدابہ علیہ السلام لاصحابہ و ہی اربعہ مأہ

ج: پس من خیال، خوب شد خواندند من در ذهنم بود که اربعہ مأہ را ندارد تحف العقول

س: صحۃ البدن و تشب

۲۱: ۴

ج: الی آخر

س: این تتری؟

ج: این تحف العقول است پس معلوم می‌شود حق با صدوق است که اربعہ مأہ را آورده من در ذهنم این بود که، خوب شد خواندید الحمد للہ الآن ہم گفتم عذرخواهی می‌کنم غلط در ذهنم بود، من خیال کردم در ذهنم تحف العقول لفظ اربعہ مأہ را ندارد ایشان دارد، البته خب می‌دانید که این که چاپ کردند این در آن جا سه صد و هفتاد و سه است هفتاد و خرده‌ای است به چهار صد نمی‌رسد، آئی که در خصال آمده به چهار صد نمی‌رسد ایشان به چهار صد رسانده اما از جاهایی دیگر از جاهایی دیگر ضمیمه کرده تا به چهار صد برساند در خود خصال، چهار صد هم مال تحف العقول، الآن در ذهنم نیست که ازش ندارد دقیقاً یاد نمی‌آید دیده باشم نه حالا نه این که در ذهنم نماند، علی ای حال این یک نکته‌ی است که معلوم می‌شود که این تعبیر یقین لاینقض بالشک سابقه دارد لا اقل به امیرالمؤمنین نسبت داده شده حداقلش این نیست که خیال بکنیم مثلاً حضرت صادق یا امام باقر این حدیث را تازه فرموده باشند چن در میان اهل سنت هم نیست در میان اهل سنت یقین لایزول بالشک، لایزال بالشک هردوش هست، لایزال بالشک و لایزول که این، آن وقت این نکته فنی‌اش در معنای حدیث این می‌شود که مرحوم شیخ انصاری و دیگران

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۶۸

نقض را به معنای سست کردن گرفتند، سست بشود یعنی یقین مثل طنابی که انسان رشته‌های طناب را باز بکند که بشود راحت آن را بکنند که نقضت الحبل کالتی نقضت حبلها

س: این نیست، این در قسمت یقین و شک در مال تحف العقول نیست

ج: من دیدم چرا، دیدم بابا حالا شاید جداگانه آورده در اربعه مأه نیست دیدم چرا، این را که تقریباً من اطمینان دارم دیدم، حالا آن لفظ اربعه مأه را معلوم شد که اشتباه می‌کنم اما فکر می‌کنم این را دیدم، فان الیقین لاینقض

س: یک عبارتی این جایش

ج: من کان علی یقین فلیمض علی یقینه، ببینید باز اگر اشتباه کردم تصحیح بشود دقت فرمودید عبارت شیخ این است که نقض را به معنای سست کردن، نقضت غزلها اما خود نقض در لغت به معنای از بین بردن هم می‌آید نه سست کردن،

س: این در چیز است، این طوری است من کان علی یقین فاصابه ما یشک فلیمض علی یقین فان الشک لایدفع الیقین و لاینقضه،

ج: می‌گویم ینقض دیدم دیگر،

س: لاینقض بالشک این جا نبود

س: آخر همان کلمه نقض مهم است

س: بعد دفعه نقض دارد بله

س: نقض بله

ج: اما به نظرم در خصال لایدفع بالشک

س: بله من فقط در مورد تحف عرض کردم

ج: من ینقض یادم بود دیگر این دفعه شبهه نداشتم دیگر اشتباه نکردم یادم بود که در تحف آمده، جای دیگر هم نداریم غیر از این، یعنی کلمه نقض، یقین و شک را در منحصر در تحف و امیرالمؤمنین و شبیه و زراره، دیگر جای دیگر کلمه نقض نداریم البته کلمه زوال هم نداریم یدفع داریم لایدفع بالشک فان الشک لایدفع الشک و لاینقضه؟

س: فان الشک لایدفع الیقین و لاینقضه

ج: اما صدوق فقط لایدفع بالشک آن فقط یدفع دارد و دفع مناسب با همان زوال است یعنی، خب ببینید این خیلی فرق می‌کند که لاتنقض الیقین را به این معنی بگیریم یا لا تنقض الیقین، الیقین لایزال بالشک اصلاً آن‌ها لایزال آوردند، زوال ما گرفتیم سست شدن آنها گرفتند نابود شدن، از بین رفتند، آن وقت این در حقیقت استصحاب و در نکاتی که در باب استصحاب است تأثیرگذار است که طبعاً الآن مورد بحث ما نیست به هر حال بحثی،

س: جسارتاً در کتاب مرحوم شیخ صدوق

ج: خصال

س: بله

ج: من کان علی یقین فاصابه الشک دارد آن‌جا به نظرم، مایشک نداشت

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۶۸

س: بله این که

ج: و من

س: علم امیرالمؤمنین اصحابه فی مجلس واحد اربعه مأه باب مما یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه،

ج: عرض کردم آن دارد اربعه مأه را قبول کردم

س: بعدش می گوید که من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فان الشک لاینقض الیقین

ج: لاینقض دارد؟

س: خصال هم لاینقض است؟

س: این الآن خصال بود که خواندم

ج: اما به نظرم لایدفع بالشک فان الیقین لایدفع بالشک

س: این چاپ آقای غفاری است دیگر چاپ معروفش است

ج: پس شاید ان الیقین لایدفع بالشک در یک نسخه دیگری، چون روایات کتاب آداب امیرالمؤمنین خیلی تکه تکه شد همان

تقطیع فهرستی، در کتب فراوان آمده در نهج البلاغه، کافی، محاسن، خیلی کتب اهل سنت شیعه خیلی زیاد آمده، هی تکه تکه شده، شما

س: در ارشاد شیخ مفید این است و من کلامه علیه السلام من کان علی یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه فان الیقین لایدفع

بالشک،

ج: می گویم من حافظه ام یک کمی خراب شده اما نه این مقداری که خیلی خراب شده باشد نه، پس من عبارت ارشاد را حفظ کردم این عبارت ارشاد و به نظرم می آید این عبارت در نسخ دیگر در همین آداب امیرالمؤمنین است معلوم می شود عبارت ارشاد عین این، فاصابه شک معلوم شد دقیقاً همانی که من حفظ کردم عبارت ارشاد و به نظرم می آید در جامع الاحادیث آقای بروجردی در بحث استصحاب این را هم آورده، دارید جامع الاحادیث جلد یک مقدمات چون استصحاب را در مقدمات آوردند،

س: آقای بروجردی بیاورم

ج: جامع الاحادیث حالا شما تا، دقت فرمودید چه می خواستم عرض کنم، پس بنابراین شناخت این به اصطلاح این نکته خیلی تأثیر فراوانی در آن جمع بندی و نتیجه دارد،

س: این جا عنوان بابش این است جلد دو صفحه ۳۸۴ باب انه لاینقض الوضوء بالشک فی الحدث فانه من تیقن بالحدث فشک

فی الوضوء فلیتوضأ

ج: نه این در جلدی طهارت است،

س: بله آن وقت این جا ایشان همین نسخه های مختلف این را آوردند،

ج: ای،

س: بله گفته همه اش از خصال آوردند در فی حدیث اربعه مأه، فی حدیث الاربعه مأه قال

ج: چه است تعبیرش آن جا؟ همان و لاینقض الشک

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۶۸

س: و ان كان على يقين فشك فليمض على يقينه، فان الشك لا ينقض اليقين، بعد بعدى را فرمودند که کافی، ارشاد المفید قال امیرالمؤمنین من كان على يقين

ج: همین که الآن خواندیم، فان الشك، فان اليقطن لا يدفع بالشك

س: مورد بعدی عبارت فقه الرضا آورده اند

ج: بله،

س: چون آخرش این است فلم تدرى أ حدثت ام لم تحدث؟ فليس عليك وضوء، لان اليقين لا ينقضه الشك

ج: این جا بوده

س: اليقين لا ينقضه الشك که فکر کنم تعبیر کافی بود دیگر اصلاً بله، و لا ينقض اليقين بالشك در کافی و تهذیب است این

ج: و لا ينقض اليقين بالشك

س: بله در این است،

ج: چه است؟

س: در کافی علی ابن ابراهیم عن ابيه و محمد ابن اسماعيل عن الفضل ابن شاذان جميعاً عن حماد عن حريز عن زرارہ عن

احدهما عليهما السلام قال قلت له من لم يدرى فى اربعة

ج: نه این که روایت زرارہ است که، نه روایت امیرالمؤمنین را می خواهیم

س: تعبیری که

ج: نه تعبیر را که گفتیم،

س:

۱۲: ۱۲

ج: بله سه تا تعبیر است نقض را دارد آن، بله نه، آن که مال زرارہ که گفتیم

س: نقض ها را

ج: خواستم بخوانند، نه این سه تا مال زرارہ که نقض دارد بلا اشکال نه من خیال کردم در کافی از همین حدیث اربعة مأ نقل

کرده من این را تصور کردم

س: نه نه،

ج: چون کافی از حدیث اربعة مأ زیاد دارد اصلاً زیاد نقل می کند سندش هم واضح است دیگر قاسم ابن یحیی عن جده حسن

ابن راشد عن ابی بصیر و محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله قال قال علی علیه السلام این سندش هم همین است این سند حدیث

اربعة مأ است البته در مواردی در کتاب کافی فقط دارد عن ابی بصیر عن ابی عبدالله،

۱۲: ۴۹

محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله لیکن صوابش هردو با هم است ابی بصیر و محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله، این تقریباً سندش واضح است، همان سندش که می‌خواستم خدمت‌تان عرض کنم آن وقت من خیال کردم کافی این تکه را از حدیث اربعه نقل کرده، در ذهنم نبود الآن که کافی این تکه از حدیث اربعه مأه را نقل کرده باشد حدیث اربعه مأه را
س: دوتا حدیث در تهذیب که

ج: حدیث اربعه مأه سندش این است قاسم ابن یحیی عن جده حسن ابن راشد عن ابی بصیر و محمد ابن مسلم یا یک کدام‌شان، عن ابی عبدالله قال قال علی علیه‌السلام باز ندارد عن ایبه عن آبائه این طوری ندارد قال علی مستقیم به حضرت امیر نسبت داده، طریقه اهل سنت نیست آن طریقه اهل سنت که مسند، که عن جعفر عن ایبه عن آبائه عن علی، همین بحث متن را اگر دقت کنید در همین کتاب رجال شیخ کلمه اسند عنه لا اقل من هشت جور دیدم قرائتش را، اسند عنه که چه جوری خوانده بشود، صحیحش هم اسند عنه است آن شوخی شبهه است علی ای حال حالا ما دنبال بحث و این بحث که این به اصطلاح ما بتوانیم هم به اصطلاح متن را اثبات بکنیم و هم مسأله البته اجمالاً قبل از این که وارد این بحث بشوم اجمالاً مسأله متن و بررسی متن و مقابله متن یک امر تاریخی قدیمی است در بشر یعنی، از همان بشر نسخه‌های خطی که از زیر خاک در می‌آوردند بررسی می‌کردند مثل کتاب‌های که از یونان نوشتند، کم و زیادی که شده، کتاب‌های که بعد در طب نوشتند، یا از سنسکریت هند هندی ترجمه کردند، یا از خود لغت هند ترجمه کردند، الی آخره این‌ها دیگر مثل تحقیق معالی الهند، این‌ها خیلی در طول تاریخ اما در طول تاریخ که ما نگاه کردیم چون شاید مسأله مسأله دین و خدا و پیغمبر و حجیت و مثلاً احکام فقهی و دینی نبوده خیلی من ندیدم در قدمای شان مقارنه متن کردند، الآن زیاد شده این، الآن زیاد شده که در نسخه یونانی این طور بوده در یک نسخه دیگر این طور است این آقا که مترجم انگلیسی بوده این جور ترجمه کرده این مترجم ایرانی این جور ترجمه کرده، این مقابله متون با همدیگر زیادتر است الآن مثلاً در ایرانی ما همین سیر حکمت در اروپا که آمد بعد هم رسائل مال به اصطلاح افلاطون و این‌ها که آن شخص ترجمه کرده بود مقابلات نیست بعدها بیشتر شد زیاد شد مصادر زیاد شد، بعد هم مثلاً ترجمه از یونانی به آلمانی، ترجمه یونانی به انگلیسی، به فرانسوی نمی‌دانم به کذا، این طور بعد باز ترجمه از آلمانی به انگلیسی در ترجمه‌اش این لفظ این‌جا را این جور گفت این را ما داریم مقابله متون را با همدیگر داریم، اما در میان قدما تا آن‌جا که من می‌دانم خیلی کم است خیلی این ترجمه کم است یعنی این مقابله متون با یکدیگر خیلی کم است آن وقت در این مقابله متون یک نکته اصلی البته در اصل حجیت هم هست، این‌جا هم می‌آید آن نکته در مقابله متون آنچه که الآن به عنوان به اصطلاح عمل علمی حساب می‌شود همان کارهایی تحقیقاتی و مقابله نسخه و شناخت نسخه و تاریخ نسخه و که نوشته و بعد چه جور ترجمه شده؟ به آلمانی ترجمه شده آن شخص مترجم قوی بوده نبوده؟ تاریخش را بعد از یک لفظ مثلاً از فرض کنید ایتالیایی گرفته فرض کنید از انگلیسی گرفته ترجمه به آلمانی این‌ها را می‌نویسند که این‌ها تمام امور واقعی است هیچ درش تعبد ندارد یعنی الآن آنچه که هست در دنیای علم تعبدی در کار نیست که شما متعبد بشوید که متن این است آن نکته اساسی که الآن در حقیقت اگر ما بخواهیم الآن بررسی کنیم آیا در شریعت تعبد به متن آمد یا نه؟ مثل خود صدور این که این کلام را فلانی گفته یا نه؟ خب یک شواهد عقلای است دیگر سؤال می‌کنند بررسی می‌کنند که شنیده کجا نوشته؟ شاهد بوده در مجلس نبوده؟ از قول که، این‌های که هست راه‌های هست دیگر متعارف، راه‌هایی هست برای شواهد ثبوت یک کلام و غیر از جهات عمومی که به اصطلاح ما جهات عقلانی و واقعیت‌های

تاریخی و این‌ها می‌دانیم غیر از آن جهات عمومی البته در اثبات این‌که این کلام مال این آقا هست یا مال این آقا نیست؟ به طور متعارف فرهنگ را دخیل می‌دانند مثلاً این مطلبی که هست آیا در نوشته مارکس هست یا نیست؟ مذهب این‌که مثلاً پیش دانشمندان و فرهنگ، کسانی که با فرهنگ مارکسیست آشنایی دارند، مارکسیستی آشنایی دارند آیا این مطلب جا افتاده این را هم جزو یکی از شواهد واقعی حساب می‌کنند آنی که به عنوان فرهنگ است نه به عنوان کلام یک شخص معین، کلام شخص معین را باید بررسی بکنند شواهدش را، اما اگر شواهد فرهنگ هم بود مثلاً در فرهنگ شیعه، در فرهنگ سنی، شافعی، در فرهنگ فرض کنید حنفی، حنبلی، زیدی، خارجی، ابازی، فرهنگ‌ها را هم جزء امور واقعی حساب می‌کنند که ما عرض کردیم پری شب، دیشب، پری شب که درباره فرهنگ دیگر صحبت نمی‌کنیم چون یک بحث طولانی خودش را دارد، پس بنابراین این نکته را که در این جا هست این یک نکته‌ای عقلانی در راه ثبوت کلام، نسبت کلام، صدور کلام، اسناد کلام به شخص، آن وقت بحثی را که ما الآن در فقه، در اصول، در حقیقت اثبات می‌خواهیم بکنیم این است که شارع غیر از این راهی را که عقلاء می‌روند یک راه تبعدی هم قرار داده، یا اصولاً شارع راه تبعدی قرار داده مثلاً آن راه‌های عقلانی را گفته نروید برای اثبات صدور، این همین است که اسمش حجیت است اصلاً حجیت تبعد همین است، در طول تاریخ اسلامی مشهورترین مبانی هم همین است یکش این است که مثلاً فرض کنیم به این که عادل باشد راویش عادل و ضابط باشد که اهل سنت گفتند، یکش این است که در کتب مشهوره باشد که بعدها اخباری‌های ما گفتند، یکش این‌که تلقی به قبول در یک فرهنگی شده باشد که امثال سیدمرتضی مثلاً قائل است، یکش این است که مشایخ گفتند، در همان حدیث اگر یادمان، من جدّد قبراً من خدّد قبراً اگر یادتان باشد مرحوم شیخ صدوق سه تا از مشایخ را نام برد، در نسخه سعد این طور است، در نسخه برقی این طور است، در نسخه صفار به نظر ما این سه نفر را اسم برد، این اشاره به مبنای قمی‌هاست چون مبنای قمی‌ها در ثبوت یک مطلب استناد به مشایخ است، یعنی در ثبوت نسخه و متن هم به مشایخ رفت یعنی به عبارت اخری همان نکته را که در صدور در نظر می‌گرفت در متن هم در نظر گرفت، که این زیربنای تفکر الآن ماست، الآن هم می‌خواهیم همین را بگوییم در میان دنیای اسلام به طور متعارف همان نکته‌ای که در صدور بود در متن هم آمد، مثلاً خبر عدل عدل ضابط همچنان‌که صدور را اثبات می‌کرد تبعداً متن را هم اثبات می‌کرد تبعداً آن وقت نتیجه‌اش این بود، نتیجه‌اش هم به خاطر چه بود؟ چون وقتی صدور و متن ثابت شد آن وقت مضمون حکمی که درش هست ثابت می‌شود هدف اساسی هم حکم بود که مضمون بود متن و صدور را قرار می‌دادند ابتداءً می‌گفتند تبعدی در این جهت هست، آقای خویی می‌فرمودند تبعد به خبر ثقه است، آن آقایون دیگر می‌گویند نه تبعد به خبر صحیح و حسن است، آن می‌گوید آقایون دیگر می‌گویند و الی آخر دیگر حالا بخواهیم مبانی را یک عده‌ای هم که عرض کردیم تبعد را به این قسمت‌ها کلاً قبول نکردند لیکن تبعد به مضمون را با فرهنگ قبول کردند مشهور بین علماء شهرت بین علماء، دیگر حالا صدورش سندش ضعیف باشد نباشد، نه رو صدور کار زیادی کردند به قول آن آقا حرفه العاجز، و نه روی متن کار زیادی کردند این‌ها اصلاً بحث را بردند روی مضمون و تبعد تبعد را بردند رو مضمون که اصلاً، پس بنابراین آنچه که الآن می‌خواهیم مطرح کنیم این است اولاً این‌که در خلال بحث‌ها اشاره بشود که آیا واقعاً ما در باب متن، در باب صدور که بحث حجیت خبر است و در اصول هم بحث کردند در باب متن که قاعدتاً در باب متن در این علوم حدیث و درایه و این جور بحث‌ها می‌آید لیکن غالباً بحث متن خیلی نشده چون این‌ها اگر صدور تبعدش شد متش کم و زیاد داشته باشد خیلی بحث نکردند رفتند روی مضمون، که این اگر حدیث ثابت است آیا این مفادش

معمول به است بین اصحاب یا نه؟ مثلاً یا مثلاً پیش ابازی‌ها مفادش پیش آنها ثابت است، بین خوارج یا در میان اهل مثلاً اسماعیلی‌ها هم صدور، هم متن هم مضمون را منحصر می‌دانند به کتاب دعائم الاسلام راهشان یکی است دیگر هیچ عوض نمی‌شود راه دیگری ندارند چه در خود حکم، چه در متن روایت، و چه در صدور به آن‌جا این‌که می‌گویم خیلی مبانی مختلفی در بین علمای اسلام مطرح شده نکته‌اش این است یعنی آن نکته‌ای که بخواهیم تحلیل علمی بکنیم یکی آیا تعبد در صدور داریم یا نه؟ که عرض کردیم به ذهن ما می‌آید تعبد نداریم شواهد تعبد را عرض کردیم آیات، روایات، اجماع، مثلاً عمل سیره پیغمبر که مبلغین به اطراف می‌فرستاد و الی آخره مجموعه وجوهی که ذکر شده برای تعبد، اما این را می‌شود قبول کرد که انصافاً در دنیای اسلام خبر را قابل قبول می‌دانستند مثل سیدمرتضی الغائش بکنیم نه، حالا قدر متیقنش را ویش عدل باشد، ضابط باشد یا مثلاً مذهب بنابر مذهب ما امامی باشد، مورد اتفاق باشد مثلاً دقیق الکلام، دقیق باشد در نقل و دقیق باشد در التفات به معانی و بعد کلامش دقت، سعی کند به دقت کلام رسول‌الله را نقل بکند کم و زیاد الی آخره صحبت‌های که شده این‌ها به اصطلاح هست، اما این‌که بیایم یک تعبد خاصی را نسبت به صدور بگیریم بعد دنباله‌اش هم یک تعبد خاصی را نسبت به متن بگیریم آیا در مورد متن تعبد خاصی داریم یا نه؟ که ما مثلاً متعبد به این بشویم یا متن را هم باید با همان شواهدی که عرض کردیم فقط چیزی که هست در میان علمای شیعه دوتا شاهد هم غیر از آن شواهد متعارف هست یکی قرآن و یکی سنت، چه سنت قولی، چه سنت عملی رسول‌الله و کذلک سنت قولی و عملی ائمه علیهم السلام این دوتا هم باید بهش اضافه بشود غیر از آن شواهدی که پیش عقلاء به طور متعارف است تاریخ و غیره، خطش را نگاه می‌کنند کیفیت خط الی آخره بررسی‌های انجام می‌دهند غیر از آن جهت یک دو نکته دیگر هم به خاطر قرآن و روایات، قرآن و سنت، قرآن و عترت یک دو نکته دیگر هم اضافه شده، که این دو نکته هم در حقیقت یک امر واقعی است یعنی یک تلقی به قبول است یک حالتی پیدا شده، نکته نکته تعبد خاص نیست این در فرض کنید شیعه، در مسلمان‌ها جا افتاده که نماز شبانه و روز پنج‌تاست این دیگر جا افتاده حالا غیر از این‌که روایات زیاد ان الله فرض صلوات خمس و این‌ها لیکن این‌ها در دنیای اسلام یک امر جا افتاده است، کسی نماز نمی‌خواند هیچ چیزش نمی‌خواند، می‌خواند پنج‌تاست بناست بخواند این به عنوان یک واقعیت در دنیای اسلام جا افتاده حالا این بحثی را که الآن داریم آیا ما در باب متن تعبد داریم، یا در باب متن تعبد نداریم همان شواهد عقلانی، همان شواهد عمومی، به اضافه دو نکته‌ای که مربوط می‌شود به اسلام و مذهب، به دین و مذهب یکی شواهد قرآن و سنت واضح رسول‌الله، یکی هم شواهد مذهب اهل البیت این شواهد مذهب را دقت کنید عنوان مذهب و عنوانی که ما فرهنگ حالا این عرض کردم چون نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم من فکر می‌کنم از همان اوائل هم مطرح نظر بوده خوب دقت کنید، از همان اوائل که آمدند تنقیح حدیث و بررسی حدیث، عرض کردم این تنقیح حدیث و بررسی حدیث در میان شیعه از زمان امام صادق است، این‌که آیا شما این را گفتید نگفتید؟ این جور گفتید آن جور گفتید؟ این مال زمان امام صادق است ما در روایات امام باقر نداریم امام سجاد نداریم، این در زمان امام صادق است در دنیای اسلام هم منسوب است به امیرالمؤمنین که، این البته ناظر به صدور، آن وقت شما بیاورید عبارت عمرو ابن حنظله را بیاورید بله یؤخذ من ذلک بالمعروف من حکمنا این تعبیر عجیبی است حکمنا، این حکمنا یعنی آنچه که در مذهب جا افتاده به عنوان، دقت کردید

ج: خیلی عجیب است خیلی این روایت عمرو ابن حنظله یک ظرافت‌های خیلی عجیبی دارد که آدم اگر بخواهد آن را دقت کنید، گفت یفتح منه الف باب، این تعبیری چون فرهنگ را من انجام دادم حالا الآن، این که ببینید حکم ما، این حکم ما این همان فرهنگ است، بیاورید بیاورید بما عرف من الروایة توافق حکمنا همچون مضمونی دارد حالا یادم رفته مضمون، حکمائش را یادم مانده کلمه حکمنا در روایت عمرو ابن حنظله یادم مانده قبلش یادم رفته، عین عبارتش در ذهنم نیست علی ای حال این مسأله فرهنگ را به این معنی اضافه بکنیم حالا یا تلقی به قبول یا، اما به هر حال ما در باب حجیت خبر یک تعبد خاصی به عنوان عادل که ما متعبد بشویم یا ضابط، یا امامی یا عدل یا ثقه؟ یا مثلاً کتب مشهوره یا نمی دانم فرض کن، نه انصافش که چیزی تعبد خاصی در این جهت ما نداریم بله یک چیزی که به عنوان یک جریان واضحی در میان شیعه هست آن تأثیرگذار است که این در همه جا تأثیر اختصاص به شیعه ندارد آن هم یک طریقه عقلانی است آورده حکمنا را آن هم یک طریقه عقلانی حساب می شود پس بنابراین خوب دقت بفرمایید، ما در باب شناخت متن به اصطلاح یکی در خارج دنیای اسلام واقعاً هم الآن خیلی دارند تحقیقات که می کنند انصافاً من دیدم

س: در کافی

۲۶: ۲۷

ج: کافی، تهذیب هم هست دیگر، صدوق هم دارد حالا همین طور

س: کدام متن منظورتان است؟

ج: حکمنا کلمه حکمنا،

س: قلت فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا

س: از کافی است؟

س: بله از کافی جلد یک صفحه شصت و هشت،

س: بله

س: عند اصحابنا لایفضل واحد منهما علی الآخر قال فقال ینظر الی ماکان من روایاتهم عنا فی ذلک الذی حکم به المجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا

ج: فیؤخذ به

س: یتروک الشاذ الذی لیس

ج: این حکمنا یعنی فرهنگ، آن که به عنوان فرهنگ شیعه یک روایتی می آید که خلاف فرهنگ مثلاً حدیث قُلته ما تصادفاً داریم حدیث قُلْت را اذا بلغ الماء، لیکن خب ما در روایت شیعه غیر از همین روایت واحد حدیث قلتین نداریم، اهل سنت دارند ما نداریم حدیث قلتین جزء فرهنگ شیعه نیست، البته این تصادفاً روایت سندش هم شاید بد نباشد مرحوم عبدالله ابن مغیره از یک کسی نقل می کند اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثاً این جزو حکمنا نیست حالا سندش هم درست باشد عبدالله ابن مغیره هم نقل می کند اما این جزو حکمی، یعنی بر فرض هم از امام صادر شده، به اصطلاح آقا یون تقیه یا همین چیزی که جاری بوده بین مردم در لسان مردم حضرت آن را فرمودند و الا آنی که در پیش روایات ما به عنوان فرهنگ اهل بیت جا افتاده اذا بلغ الماء قدر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۶۸

کراً لاینجسه الشئ آنی که جا افتاده این است، این حدیث اذا بلغ الماء قلتین می خواهید بیاوردش یک سند هم دارد، عبدالله ابن مغیره عن نمی دانم محمد ابن مسلم، ابی بصیر که است؟ عن ابی عبدالله علیه السلام این دیگر جزء حکمنا حساب نمی شود یعنی جزء فرهنگ نیست، این متن این روایت البته این روایت به خاطر این که مثل عبدالله ابن مغیره نقل می کند شاید صدورش را بشود قبول کرد اما اصطلاح آقا یون تقیه یا مراد امام این است که مثلاً ما اگر بخوایم قلتین را شرح بدهیم با یک زوایای خاص خودش با همان حدیث کر در می آید این،

س: هم در تهذیب هست، هم در فقیه، در فقیه قال الصادق علیه السلام شروع می شود که خب طبیعتاً شما مدنظرتان نیست اما در تهذیب این شکلی است که فاما ما رواه محمد ابن علی ابن محبوب عن العباس

ج: خب محمد ابن علی ابن محبوب نوادر المصنفین دارد چند دفعه عرض کردیم روایات کتاب نادر است، روایات شاذ است، اصلاً جمع کرده روایات شاذ را، از همان اول سند کاملاً دیگر قصه خودش دارد راهنمایی می کند که وضع این روایت چطوری است؟ بفرمایید

س: عن العباس

ج: عباس ابن معروف احتمالاً باشد که از علمای قم هم هست بفرمایید

س: عن عبدالله ابن مغیره عن بعض اصحاب

ج: عبدالله ابن مغیره پس نه صحیح نیست مرسله عبدالله، البته عبدالله جزو اصحاب اجماع است بعضی ها هم قبول کردند،

س: عن بعض اصحابه ع ابی عبدالله علیه السلام قال اذا كان الماء قدر قلتین، لم ینجسه شی و قلتان

ج: جرّتان

س: جرّتان به نظرم

ج: یا این چه بهش می گویند حبان،

س: نه جرّتان است،

ج: جرّه کوزه های بزرگ را عرب ها می گویند جرّه، همینی که می گذارند آب سرد بشود،

س: هذا خبر مرسل، شیخ فرمودند در ادامه، و یحتمل ان یكون ورد مورد التقیه لموافقاً لنظر کثیر من العامه

ج: بله این هست،

س: و یحتمل ایضاً

ج: اصلاً این من حکمنا نیست، یعنی از همان اول هم و شیخ هم احتیاج به این مقدمات نداشت، مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب را نقل کرده، و اشاره به این که این حدیث شاذ است قابل اعتماد نیست،

س: شیخ صدوق این را آورده قال الصادق علیه السلام اذا كان الماء قدر قلتین لم ینجسه شی و القلتان جرّتان اما هیچی هم دیگر

ج: بله حالا ایشان شاید از همان

س: در فقیه هست بله،

س: فقیه

ج: البته این فراموش نشود آقا

س:

۳۱: ۲۸

دارد

س: خیر، عرض کردم و قال الصادق علیه السلام

ج: این اشاره به این است که ایشان قبول کرده حالا مشایخ قم قبول نکردند، ایشان قبول کرده،

س: عبارت سوم شیخ هم این بود که این جا جرتان شاهد باشد و جرتان مقدار کرّ شیعه بوده،

ج: همین که من گفتم ضبط هم کردند، باز هم مگر تأویل بکنیم که قلتان را امام به یک معنای گفت که با کرّ بسازد و عملاً چون

صدوق هم قائل است که کرّ بیست و هفت و جب است قمی ها بیست و هفت و جب گرفتند سه و جب در سه و جب، عملاً چون

قائل به بیست و هفت و جب است که کمترین حد کرّ است چون بیست و هفت هست، سی و چهار هست، سی و شش هست تا

چهل و سه، نزدیک چهل و سه الا

۳۲: ۸

این مقدار هست تقریباً می شود گفت که مثلاً چهل و سه، دو برابر بیست و هفت می شود پنجا و چهار دیگر تقریباً از دو

برابر یک ده و جب کمتر، خیلی کم نصف کرّ ماست دیگر، تقریباً نصف کرّ آن وقت این احتمال دارد با جرتان بسازد دقت کردید،

با قلتان ممکن است بسازد

س: در رساله شرایع سه در سه گفته

ج: همان دیگر عرض کردم

س: سه دوتا بیست و هفت

ج: بیست و هفت دیگر آقای خویی هم همین رأی است ایشان هم تمایلشان به همین رأی است یک روایت واحده است ثلاث

اشبار فی ثلاثه حملش کردند به این معنی، علی ای حال البته انصافش خود این بحثی را که آقایون دارند دیگر حالا مناسب نیست

یعنی و الا، چون تصادفاً یک مقدارش هم مربوط به متن است انصافاً یعنی آدم وقتی می خواند شاید مثلاً بعض شان پنجا، شصت

صفحه، هفتاد صفحه راجع به کیفیت جمع بین روایات در باب کرّ نوشتند شاید بعضی هایشان بیشتر،

۳۳: ۹

تفصیل از این طرف خب انسان متحیر می شود مسأله کثیر الدوران که محل ابتلای مردم در هر روز است مسأله کرّ بیاید بعد

این قدر پیچیده بشود که پنجا شصت صفحه بزرگان بنویسند آخرش هم باید با بله، گفت چون ندیدم حقیقت را، افسانه زدند با

یک مقدار، با به جدم قسم گفت، گفت اکثر برهانی به جدم، وقتی گیر می کرد می گفت به جدم قسم، باید با به جدم قسم درستش

خب این خیلی مشکل است یعنی انصافش حالا بالاخره انسان می رود در یک بحث ممکن است سه ماه، چهار ماه در این بحث

بماند و سر و صدا و بحث ها لیکن خب آدم یک دقیقه هم بیاید بیرون نگاه کند این سه چهار ماه چه کار کرده؟ اصلاً این جوری

است مسأله کثیر الدوران لذا مثلاً گاهی به ذهن آدم می‌آید که حق با مثل مرحوم فیض کاشانی است که اصلاً کرّ مستحب است واجب نیست، اصلاً آب مطلقاً منفعل نمی‌شود، چه قلیل باشد چه کثیر، و الا این اختلاف این جور، آخر آدم یک کمی فکر هم بکند آخر، یک چیزی هم یک ذره‌ای هم فکر بکند آخر، این همه اختلاف می‌گویم عرض می‌کنم اگر بگوییم مخصوصاً مبانی و حدیث شناسی و فلان و این‌ها شاید پنج شش ماه بیشتر طول بکشد فقط همین روایات کرّ را حالا همینی که ایشان می‌گویند خبر مرسل مثلاً ایشان اصحاب اجماع را همین عبدالله ابن مغیره دارد، خیلی این عبدالله ابن مغیره را تجلیل کردند، لایعدل به نجاشی می‌گویند ثقه ثقه لایعدل احد به فی فقه و رأی، و منحصر هم به عبدالله ابن مغیره است کس دیگر نقل نکرده، از آن ور هم گفتند اصحاب اجماع حدیث‌شان مطلقاً قبول، حالا فرض کنیم مرسل، شیخنا خودت اصحاب اجماع را آوردی، خب مرسل هم باشد قبولش بکن، چون عبدالله ابن مغیره آورده عباس که عباس ابن معروف از اجلاء، علی ای حال نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم، به هر حال این نکته یعنی اساسش این المجمع علیه من حکمنا این فرهنگ را درست می‌کند پس بنابراین تا اینجا می‌خواستم این نتیجه را بگیرم که آیا ما در باب صدور تعبد خاص داریم؟ ظاهراً نه، آیا در باب متن هم تعبد داریم، مثلاً اگر سند این راهی را که آقایی که تعبد به صدور رفتند آن نکته اساسی‌شان هم این است اضافه بر تعبد به صدور تعبد به متن هم پیدا می‌کنند، چرا؟ چون بعد می‌خواهند تعبد به حکم پیدا بکنند دقت کردید، روشن شد پس طبیعتاً باید تعبد به متن پیدا بکنند، یعنی تعبد به صدور، تعبد به متن و تعبد به حکم طبق این تصور نه، لذا عرض کردیم امثال مرحوم سیدمرتضی نه تعبد به صدور دارد نه تعبد به متن، اما تعبد به مضمون دارد با شواهد مذهب یعنی با تلقی مذهب تعبد به مضمون که آن هم تقریباً می‌شود گفت مسأله فرهنگ و مضمون تقریباً جزو شواهد عقلانی حساب می‌شود چون فرهنگ شیعه است جزو شواهد عقلانی حساب می‌شود باز تعبد به آن معنایی که مطمح نظر ماست نمی‌شود، پس بنابراین در این مسأله‌ای اثبات به اصطلاح شواهد اثبات متن ابتداءً باید آن خط مشی خودمان را روشن بکنیم که ما وقتی می‌خواهیم در یک متنی وارد بشویم راهش چه راهی است؟ چه راه‌هایی را می‌رویم آیا یک تعبدی داریم امام بفرمایید یا نه؟ و آیا اصولاً این مسأله اختلاف متن را راه خاصی آمده، چون اختلاف روایات را خوب تعبد آمده، آقایی که این اختلاف روایات را هم به اختلاف صدور، تعبد در صدور که این کلام ما هست یا نه؟ این‌ها می‌گذارند در حقیقت به تعبد در مضمون، این‌ها نه این‌ها معلوم نیست حالا این‌ها سیدمرتضی هم اعتقاد به این خبر دارد بیشتر اگر تعارض پیدا شد در مضمون آن مضمونی را که در فرهنگ شیعی است قبول می‌کنند مقابلش را رد می‌کنند تا این‌جا این مطلب را الآن روشن کردیم که تعبد به، آن وقت از یک طرف این از یک طرف، از یک طرف این‌ها روی قواعدی را که بحث کردند این است که اصولاً اگر ما در باب خبر واحد تعبد را قبول کردیم و به شواهد عقلانی و تاریخی و واقعی یا حتی فرهنگی توجهی نکردیم آن وقت در حقیقت باید بگوییم تعبد داریم مشکلی که پیدا شده این است اینها تعبد را معتقدند که شارع فقط در حکم آورده، تعبد را در موضوع نیاورده، دقت بکنید و لذا ادعای اجماع هم شده ادعای شهرت هم بین اصحاب که خبر واحد اگر حجت باشد در موضوعات حجت نیست در حکم حجت است، مثلاً فرض کنیم یکی از ادله حجیت این است که پیغمبر افراد را می‌فرستادند برای اطراف برای تبلیغ اسلام یعنی حجیتش به خاطر این که پیغمبر این طور گفت است، اما اگر بخواهد تشخیص موضوع بدهد بگوید این لباس نجس است پیغمبر نگفت تعبد به این حرفش پیدا بکنیم که لباس نجس است، لذا مشهور بین علما این شده که در باب موضوعات در بین شیعه که ادعای اجماع هم شده البته آقای خویی مخالفت کرده آقای خویی مخالف است با این مطلب اصلاً، ایشان می‌فرمایند چون

نکته ما نکته عقلائی است و عقلاء خبر ثقه را حجت می دانند فرقی بین حکم و موضوع نمی گذارند در پیش عقلاء اگر ثقه یک مطلبی را گفت قبول می کنند حالا می خواهد حکم باشد می خواهد موضوع باشد روشن شد اما مشهور بین علما این است که در حکم خبر واحد حجت است، در موضوع خبر واحد حجت نیست

س: به بینه

ج: بینه باید باشد، البته در باب بینه هم یک دلیل واضحی که چه سنی، چه شیعه آورده باشند به عنوان بینه نیست اما مثلاً در مغنی ابن قدامه در بحث بینه ایشان می گوید و البینه حجة بالاجماع ادعای اجماع می کند همین مطلب در فقه شیعه هم هست، حجیت بینه را به اجماع اثبات کردند، و مرحوم آقای بجنوردی هم وجوهی نقل کرده اما یکی از وجهی، انصافاً وجه روشنش بیشتر تطبیق انما اقضی بینکم بالایمان لیکن وجه روشنش همین تلقی به قبول است، ایشان یک قاعده ای قرار دادند نمی دانم جلد چندم هست عموم الحجیه البینه فی الموضوعات اصلاً در موضوعات کلاً بینه حجت است خبر واحد نیست آقای خویی می گویند نه خبر واحد هم حجت است چرا؟ چون ایشان تعبد را از راه شارع وارد نشدند، تعبد را از راه عقلاء وارد شدند شارع عقلاء را امضاء کرده، روشن شد، عقلاء هم که تعبد دارد مطلق است چه موضوع خارجی باشد چه حکم باشد، مگر در جایی که قانون یا شارع آمده گفته عدد می خواهد دوتا باشد، چهارتا باشد، چنین باشد رجل و امرتان باشد، شاهد و یمین باشد مواردی که خود شارع تحدید کرده غیر از آن مواردی که شارع تحدید کرده خبر واحد عدل ثقه، عدل نه عدل اصطلاح شرعی است، خبر ثقه در موضوعات حجت هست مثل این که در احکام حجت است، آن وقت یک جایی مشکلی که این آقایون بهش مبتلاء می شوند و شاید در ارتکاز عده ای شان بوده لذا روی متن هم کار کردند این است که خود متن جزو موضوعات است، آن مضمون و حکم آن جزو احکام است شما می توانید خبر واحد را در حکم قبول کنید در متن قبول نکنید، اما عملاً این جور نیست، یعنی آنی که آمده خبر را نمی دانم نکته فنی روشن شد این که کلام این است، این موضوع خارجی است این جزو حکم نیست

س: ولو آن نتیجه حکم است

ج: ولو نتیجه اش این است که اگر حجت، حکمی که در می آید حجت می شود لیکن حکم این جا خبر واحد در متن آمده که امام این جور فرمود، یک دفعه این است که در حکم بخواهیم بگیریم که امام فرمود حرام است یا نجس؟ بله آن جا خبر واحد قبول است، لذا من فکر می کنم این جا این ها روی این نکته هم توجه داشتند که اگر ما در موضوع در این جا قبول می کنیم به خاطر چه؟ مثلاً فرض کنید سیره بود که خبر مبلغین را کسانی که برای تبلیغ می روند زمان رسول الله قبول بکنند، کسانی که به اصطلاح می روند احکام برای مردم بیان می کنند اگر این سیره باشد این سیره هم در متن است هم در حکم است در هر دو است، اگر می آمد می گفت قال رسول الله کذا می گفتند این که به شما گفت قال رسول الله چرا عمل نکردید؟ یعنی مثلاً بیاییم بگوییم که آن دلیلی که بر حجیت حکم، خبر در حکم آمد در این جور جاها در موضوع هم حاکم است همان دلیل حاکم است نکته فنی همان است و الا اگر ما باشیم و لذا بعید نیست بعضی از به اصطلاح علما، اضافه بر مناقشه ای در خود حکم مخصوصاً آنهایی که خبر واحد را قبول ندارند شاید متن را هم گاه گاهی مناقشه کند، چون اگر خبر را قبول نداشت متنش هم بحث ندارد، جای بحث نیست علی ای حال به نظر ما می رسد که اگر بخواهیم دقیق بررسی بکنیم حکم متن را از حکم مضمون باید جدا کنیم اما در بین علمای اسلام این نیست این مقدمه را گفتم به این که آنچه که در میان علمای اسلام هست اثبات متن با حجیت صدور است یعنی وقتی آمدند

گفتند این حدیث صادر است هم صدورش را قبول می کنند هم متنش را قبول می کنند هم مضمونش را قبول می کنند هم حکم را قبول می کنند، آنی که عملاً پیش آمد این است حالا در پیش مثل آقای خویی واضح است چون اگر صدور حجت شد عقلانی، متن هم ثابت می شود عقلانی، حکم هم ثابت می شود عقلانی، پیش ایشان خیلی واضح است روی این مبانی ایشان که ما مبنای تعبد عقلانی بگیریم خیلی واضح است اما رو مبنای کسانی که تعبد شرعی گرفتند و تعبد عقلانی را یا اساساً قبول ندارند یا می گویند تعبدی وجود ندارد پیش عقلاء، یا اصلاً ما پیش عقلاء تعبد نداریم عقلاء رو واقع گرایی و این ها جلو می رود اصلاً کاری به تعبد و حجیت ندارند و لذا خوب دقت بکنید یعنی به عبارت اخری اگر بنا بشود اشکال بشود که ادله حجیت خبر مثلاً اخبار طبی و فیزیکی و شیمیایی و این ها را نمی گیرد چون این ها خارج از آن ادله ای است که مثل ان جائکم فاسق بنبأ مثل سیره رسول الله مثل روایت اهل بیت، آن حجیت در آن جا به معنای یک چیز دیگری باید باشد نه این حجیتی که مصطلح ماست در آن جا چون نمی گیرد متنش هم محل بحث می شود متن هم در محل بحث، پس به طور کلی تا این جا این نکته را من انشاء الله توانستم توضیح بدهم آنچه که به طور متعارف در دنیای اسلام به طور متعارف عرض می کنم درباره متن صحبت شده یا آن کسانی که قبول نکردند خبر را که خب هیچی این هم متن را هم قبول نکردند، آنهایی که قبول کردند ظاهرش این است که با همان نکته ای که در باب صدور هست متن هم با همان نکته هست، دیگر نکته جدایی نگذاشتند، متن را با شاهد دیگری ثابت بکنند حجیت صدورش را از جای دیگر بیاورند ظاهراً همان است این به طور کلی حالا یک توضیحاتی و تطبیقاتی و بحث های که بهش می شود و الا این به طور کلی.

مسأله دیگری که این جا حالا این بحث کلی شد، نکته دوم در این بحث این است که آیا این بحث اختلاف متن را به این صورتی که من گفتم، عرض کردم که الآن، آیا بوده این ها؟ ما مجموعاً در روایات شیعه و در روایات سنی، و بقیه اگر مجموعه روایاتی که روی متن عنایت شده جمع بکنیم زیاد نیستند به نظر من می آید حدود چهل تا پنجاه باشد، یک روایت را آن روز خواندیم که عایشه گفت استجع بعد دارد و لم تقل نام، نگفت خوابید گفت به پهلوی دراز کشید، مثلاً قال ثم وثب لم تقل مثلاً قام پرید از جایش، از جایش پرید نه این که مثلاً بلند شد، یا به عکس است حالا یکش در کتاب کفایه خطیب بغداد خواندیم این را ما داریم این بحث متن را و از روایات خیلی معروف اهل سنت، در این بحث مقارنه متنی همان حدیث معروف اختلاف ابوهریره با عایشه است چون ابوهریره نقل کرد که آقا رسول الله ان المیت ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه، اگر خانواده اش گریه بکنند میت هم عذاب می کشد این عایشه گفت این چه است؟ میت چه ربطی به اهلش دارد؟ اهلش گریه کردند چه ربطی به عایشه دارد؟ این را دارد وقتی بعد عایشه گفت که نه این طور نیست که این گفته، رسول الله مرّ علی قوم یبکون علی قبر و این قبر از آن مشرکین یا منافقین بود، فقال رسول الله ان هذا المیت یعذب و اهله یبکون علیه، این ها دارند گریه می کنند نمی دانند که این بد بخت خودش در آن جا در فشار است در عذاب است نه ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه، این را در بخاری هم دارد به نظرم این از روایات معروفی است بله آقا؟

س: بله می خواهم در بخاری

ج: در بخاری هم دارد، به نظرم در بخاری هم، به نظرم می گوید اشتباه کردید ابو عبد الرحمن به نظرم ابو عبد الرحمن ازش تعبیر می کند این مطلبی را که ایشان گفت اشتباه کرد، رسول الله این طور نفرمود، فرمود به این که ان هذا المیت لیعذب و اهله یبکون

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

جلسه: ۶۸ صفحه: ۱۵

.....
علیه، نه ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه، اصلاً این جور نفرمود، پس این مسأله اختلاف متن که من الآن نقل می‌کنم، یک امر واقعی است یعنی امر چیزی نیست که،

س:

۴۷:۰

ج: اما الآن زیاد نقل نشده، شاید بوده نقل نکردند مثلاً فرض کن عایشه اشکال کرده همان کلام عایشه را نقل کردند آن صحابی دیگر را، علی ای حال مجموعه این‌ها را اگر جمع بکنیم خیلی نیست انصافاً،

س: آنی که در بخاری است داستان‌ش فرق دارد اما اصلش همین است،

ج: چرا همین باید باشد اصلاً بخوانید

س: حالا این که در بخاری هست،

ج: بخوانید

س: در صفحه هشتاد،

ج: شما رو متن کار می‌کنید دوباره بخوانید

س: بله خیلی طولانی است،

ج: نه خیلی هم نمی‌دانم حالا شاید دو سه تا دیگر حدیث دیگر باشد

س: این در بخاری است این جوری شروع می‌شود که می‌گوید که حالا سندش حدثنا

ج: نمی‌خواهد نه،

س: حالا بله می‌گوید که قال توفیت عبدالله ابن ابی ملکی می‌گوید می‌گوید توفیت ابنه لعثمان بمکه و جئنا لنشهدها و

حضرها ابن عمر، و ابن عباس و انی لجالس بینهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبه، فقال عبدالله ابن عمر

لعمر ابن عثمان، ألا تنهی عن البكاء؟ قال فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان المیت لیعذب فی بکاء اهله علیه

ج: نه آن یکی از ابوهریره هم هست این که ابوهریره نیست الآن

س: حالا این ابوهریره نیست اما این جا اشکال بر عمر می‌گیرد، می‌گوید عمر این جا اشتباه چیز کرد، می‌گوید فقال ابن عباس

قد کان عمر یقول بعد ذلک ثم حدث فقال صدرت مع عمر من مکة حتی اذا کنا بالبیداء اذا هو برکب تحت ظلّ سمره فهو

۴۹:۳

فانظر من هولاء الركب،

ج: مَنْ هولاء

س:

۴۹:۸

قال سهیب فقال

ج: سهیب مال روم بوده به اصطلاح ترکیه بوده مولای عمر است، عبد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۲۷ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۶۸

س: فقال ادعوه لی فرجعت الی سهیب فقلت له ارتحل فالحق بامیرالمؤمنین فلما اصیب عمر دخل سهیب ببکی یقول وا اخاه
وا صاحبه فقال عمر یا سهیب، أ تبکی علیه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان المیت لیعذب ببکاء، بیعض بکاء اهله
علیه، قال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعایشه فقالت یرحمه الله عمر والله ما حدث رسول الله ان الله لیعذب المؤمن ببکاء
اهله علیه لكن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله لیزید الکافر عذاباً ببکاء اهله علیه

ج: نه این نیست نه یکی دیگر است این، این آن نیست این هم متن اختلاف دارد راست است اما این آن نیست نه، ان المیت،
ان هذا المیت یعذب و اهل یتکون علیه عنوانش این است نه، این هم هست این هم یک روایت دیگری این غیر از آن است، اینی
که هست ایشان گفت

س: بله در مسلم این در مسلم اینی که الآن خواندم را آورده بعد در ادامه اش دارد و حدثنا عبدالرحمن فلان فلان، معذرت
می خواهم و حدثنا خلف ابن هشام و ابوریع زهرانی جمیعاً عن حماد قال حدثنا حماد ابن فلان عن فلان عن هشام ابن عروه عن
ابیہ قال ذکر ذلک عند عایشه، ذکر عند عایشه قول ابن عمر المیت یعذب ببکاء اهله علیه، فقالت رحم الله اباعبدالرحمن
ج: گفتم من ابوعبدالرحمن را حالا گفتم من خیال کردم ابوعبدالرحمن مال چیز است مال ابوهریره است اشتباه بود،

س: سمع شیئاً

ج: یعنی عبدالله ابن عمر

س: سمع شیئاً فلم یحفظه

س: ردش کرد

س: انما مرّت علی رسول الله یا مرّت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جنازه یهودی و هم یتکون علیه فقال انتم تبکون
و انه لیعذب، این طور دارد

ج: این یکی من که من گفتم مثل همین است که پیغمبر این را گفت، نه ان المیت لیعذب اما آن را هم دارد، ان هذا المیت
یعذب و اهله یتکون علیه

س: این را هم باز دارد عن، باز دارد همان سند ذکر عند عایشه ان ابن عمر یرفع الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان المیت
یعذب فی قبره ببکاء اهله فقالت و هل انما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه لیعذب بخطیئته او بذنبه و ان اهله لیتکون
علیه الآن،

ج: یک چیزش افتاده نه،

س: این چاپ این جوری شده، حالا من از چاپ می خوانم، یعنی چاپ تصویری همان چاپ قبل

ج: دارد که عایشه گفت این ابوعبدالرحمن اشتباه کرد پیغمبر این جور نگفتند، گفتند ان هذا المیت لیعذب و اهله یتکون علیه
بینید این هست ما الآن نظیر این را هم در،

س: ببخشید این هم هست که، حالا باز این ذیل بازهم همه شان مسلم است این هم در مسلم می گوید که فقالت عایشه یغفر
الله لابی عبدالرحمن اما انه لم یکذب و لکنه نسی او اخطأ انما مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی یهودیه ببکی علیها
فقال انهم لیتکون علیها و انها لتعذب فی قبرها

ج: دقت کردید چه شد؟ پس این البته این را عرض کردم انصاف قصه حالا ما راجع به من زیاد صحبت کردیم اما انصاف قصه در مجموعه روایات یکی هم در همان روایت واقعه که گفت فرمود که این پسر من قائم است حضرت فرمود نه انشاءالله گفت این را نقل، روایاتی که مثلاً که امام باقر فرمود ایشان قائم است یا امام صادق فرمود ایشان قائم راجع به موسی ابن جعفر سلام الله علیه امام در بعضی هایش می گوید این ها بد نقل کردند فرمود انشاءالله و لکن لم یثأ الله خدا نخواست این را هم داریم ما که مثلاً حدیث را بد جواری نقل کردند ما امثال این نقل حدیث به اصطلاح این جواری حدیث را داریم یکی دوتا نیست و شاید یکی از اسرار عرض احادیث چون به ذهن ما این طور می آید تولید حدیث که مثلاً از سال تقریباً هشتاد باشد زمان حضرت سجاد تا زمان امام صادق صد و پنجاه تقریباً صد و چهل هشت، فکر می کنیم بعدش مخصوصاً از زمان حضرت رضا به بعد مسأله عرض احادیث هم مطرح است این عرض احادیث خیلی ارزش در متن دارد، که آیا امام صادق این جور گفت، این جور گفت، غیر از آن که آیا این مال امام هست یا نه؟ چون عرض احادیث یک مقدارش، یک مقداری از عرض احادیث در صدور است که اصلاً امام فرمود یا نفرمود آن مربوط به آن جهت است یک مقدارش راجع به خود الفاظ حدیث است و انشاءالله اگر حالا دیگر یواش یواش خسته هم دارم می شوم فردا شب شاید این مسأله عرض حدیث را بیشتر باز بکنم راجع به عرض حدیث که چون ما چند جور عرض حدیث را معتقدیم که این تأثیر می گذارد بیشتر یعنی شاید یکی از اسرار این عرض حدیث تأکید بر متن هم بوده غیر از تأکید صدور که این همان متن ثابت است می خواهید این ها را نگاه کنید، یکی از احادیث خیلی معروف علینا القاء الاصول و علیکم التفریع این را بزنطی از امام رضا نقل می کند، بعد هم با سند از امام صادق نقل می کند دیگر این را توضیحاتش را می گذارم فردا شب انشاءالله تعالی یکی دوتا مطلب در ضمن همین بحث اثبات شواهد متن حدیث است که بعد عرض می کنم.